

تحلیلی برنظام زبانی قرآن کریم و نقدنظریه جاحظ

درزمینه وزن آیات وحی^۱

علیرضاصالحی^۲

چکیده

قرآن کریم، آخرین کتاب آسمانی و معجزه خاتم پیامبران الهی است. جلوه های اعجاز قرآن هم در ظاهر و هم در بطن و محتوای آیات این کتاب شریف نمود یافته است. در بعد اعجاز کلامی قرآن کریم، اگرچه آثار ارزنده ای به نگارش درآمده، اما بیشتر توجه و تمرکز پژوهشگران بر روی اعجازهای بلاغی آیات الهی بوده و کمتر به شگفتی های قرآن در زمینه گستره و تنوع اوزان عروضی و موسیقایی پرداخته اند. یکی از دلایل این امر شاید، ادعای مشرکان زمان پیامبر (ص) مبنی بر شعر بودن کلام وحی و شاعر بودن آن حضرت است. این ادعا باعث گردیده که بسیاری از محققان قرآنی و از جمله جاحظ، در جایگاه تحلیل نظام زبانی قرآن، در برابر هرگونه مصداقی از بیان شاعرانه نظیر وزن و موسیقی کلامی، قدامت کرده و باارایه استدلالاتی آن را انکار نمایند. این در حالی است که وزن کلامی شکل های گوناگون داشته و هر سخنی که وزن داشته باشد، شعر تلقی نمی شود. در این مقاله بایان ویژگی های وزن و نظم قرآن کریم، تعریفی درباره نظام زبانی کتاب وحی ارائه گردیده است.

کلید واژه ها: قرآن، وزن آیات، اعجاز، جاحظ، نظام زبانی

۱- این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی "بررسی اوزان عروضی و تناسب های آوایی در قرآن کریم" می باشد و توسط معاونت محترم پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، حمایت مالی شده است.

۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
salehi.iau@gmail.com

۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۴/۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۵/۲۵

مقدمه

خداوند کریم مسیر خلقت و آفرینش را مسیری تکاملی و همراه با رشد و تعالی قرار داده است. انسان، به عنوان اشرف مخلوقات و موجودی که پذیرفته است بار امانت الهی را حمل کند و مسوولیت پذیر باشد، از این قاعده مستثنی نیست.

بر این اساس بهره انسان از رشد و تعالی که پشتوانه آن هدایت الهی است و بدون آن پیمودن این مسیر ناممکن است، بیشتر و برتر خواهد بود.

در مسیر رشد تعالی و تحقق امر هدایت الهی و حمل بار امانت خداوند کریم، ابتدا نیاز بود فرهیختگان و فرزانه‌گانی پای به عرصه وجود می‌نهادند تا سینه خود را پهنه نزول و فرود وحی الهی نموده، آن گاه پیام حق را در گوش جان انسانها زمزمه می‌کردند.

به دلیل اوج ارزش و حساسیت و در عین حال جاذبه‌های مقام رسالت، احتمال ورود مدعیان دروغین در این عرصه بالا رفته و از همین رو برای آن که سره از ناسره، صدق از کذب و صواب از خطا بازشناخته شود، خداوند رسولان خویش را همواره با معجزه‌ای همراه کرده، تا دلیلی باشد بر الهی بودن پیام آنان و تاییدی بر صدق مدعای ایشان.

کیفیت و چگونگی این معجزه برای پیامبران الهی یکسان نبوده و بستگی به شرایط زمانی و مکانی و به ویژه، جلوه‌هایی از معجزه‌های بشری و شگفتی‌سازی او در برابر دیدگان انسانها داشته است.

به همین خاطر است که وقتی حضرت موسی (ع) در مقام نبوت قرار گرفت. اعجاز او این بود که به اذن خداوند و در حضور فرعون و ساحران، عصایش به اژدها تبدیل شده و عجز و ناتوانی ساحران فرعون را برملا ساخت. این از آن جهت است که در روزگار موسی (ع) مدارس و بازارهای سحر و ساحری بسیار پررونق بوده و سحر، عامل برجسته‌ای است برای برتری جویی ساحران و عاجز و ناتوان برشمردن دیگران بود.

در آغاز رسالت حضرت عیسی (ع) هم، طب جالینوسی شگفتی‌سازی‌های فراوان کرده و مردم آن روزگار را در اعجاب و حیرت فرو برده بود.

از همین روست که معجزه عیسی (ع) درمان بیماری برص، بینا کردن کور مادرزاد و زنده کردن مردگان به اذن خداوند گردید.

اما در هنگامه رسالت سر سلسله کاروان انبیای الهی حضرت محمد مصطفی (ص) با جامعه ای روبرو هستیم که شباهتی به دوره حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) ندارد. در این روزگار آنچه مایه فخر و برتری و شگفتی آفرینی است، قدرت بیان و سخنوری در قالبی روان و آهنگین است.

جامعه ای بسیط و ساده که به درستی آن را عصر جاهلیت نامیده اند.

در این عصر عرب بادیه نشین میل به سخنوری در دل او موج می زند و داستان سوق عکاظ ها، معلقات سبع و مذهبیات و خوفیات و نیز سخنوری های قیس بن ساعده بن الایادی و اکثم صیفی و شاعرانی چون، شنفری صاحب لامیه العرب قصیده ای همه و همه نشان از جایگاه و مرتبه سخن و سخنوری در این عصر است.

غلبه بیان و سخنوری و معجزات زبانی زمینه ای می شود تا رسول خاتم، او که آمده است برای همه نسل ها و فصل ها باشد و تا ابدیت سخن بگوید، وحی در رسالتش جلوه ای دیگر یابد و با سایر انبیای الهی تمایزی اساسی پیدا کند.

این بار قرآن، کلام جاودانه الهی، معجزه پیامبر خاتم می شود، تا در پرتو آن بیان در همه جلوه های ظاهری و باطنی به اوج شکوه خود رسد.

بعد از نزول قرآن کریم علوم بلاغی در بین مسلمانان شکل گرفت و شخصیت هایی چون سکاکی، تفتازانی و عبد القادر جرجانی، خطیب دمشق و بسیاری شخصیت های دیگر زیباییها و برتری های کلام الهی را در سه عرصه علم معانی بیان و بدیع باز نمودند. در این وادی با همه کمی ها و کاستیها، کارهای قابل توجهی صورت گرفته و آثار گرانمایه ای بر دوستداران معارف قرآنی عرضه شده است.

در این میان پرداختن به جنبه های وزنی و آهنگ و آوای قرآن کریم کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

از دیرباز سخن را به دو عرصه نظم و نثر تقسیم کرده و برای هر یک از آنها شاخص هایی را در نظر گرفته اند. بر این پایه همه آثار بیان در یکی از این دو گروه جای می گیرند.

آن گاه که قرآن کریم رخ می نماید، برای اولین بار اثری عرضه می شود که نه نظم است و نه نثر؛ اما هم جلوه ها و ویژگی های نظم در آن است و هم نمودهای نثر.

قرآن کریم نثری است بهره‌مند از همه ظرفیتها و قابلیت‌های نظم و نظمی با همه شاخص‌های نثر. این ویژگی‌های بی‌بدیل و اعجاز‌آمیز ما را بر آن می‌دارد تا در مسیر شناسایی این عرصه‌ها و زمینه‌ها گام برداریم و دین خویش را بر ساحت قرآن کریم ادا نماییم. امید است این کوشش ناچیز، بابتی برای ورود به یکی از عرصه‌های مهم اعجاز قرآن کریم، یعنی اعجاز وزنی و موسیقایی قرآن کریم باشد.

گفتاری کوتاه درباره وزن

یکی از نکات مهم در بررسی‌های عروضی و نقد آرای مطرح شده درباره موسیقی شعر، شناخت دقیق وزن و ابعاد مختلف آن است. دیدگاه‌های گوناگونی که درباره وزن و تعریف آن مطرح گردیده، اگرچه بر یک حقیقت دلالت دارند، اما در نتیجه بیان، تفاوت‌هایی در آنها دیده می‌شود. فارابی در کتاب الموسیقی الکبیر، بوعلی سینا در جوامع علم الموسیقی، خواجه نصیر الدین طوسی در معیار الاشعار و اخوان الصفا در رسائل خود درباره موسیقی و وزن، بحث‌های مفصلی را عرضه داشته‌اند.

شاید هیچ‌کس از فلاسفه و متفکران ایرانی و اسلامی توفیقی را که اخوان الصفا در کشف نظام موسیقایی جهان یافته‌اند، نداشته باشد. اصل اندیشه و اعتقاد به نوعی هارمونی و نظم در سراسر کیهان، فکری نیست که با اخوان الصفا آغاز شده باشد. متفکران یونانی از دیرباز به این اندیشه رسیده بوده‌اند و در گفتار متفکرانی از نوع مارکوس اورلتوس (۱۲۱-۱۸۰ م) اشاره به این فکر نمونه‌های بسیار دارد و در تمدن اسلامی نیز آثار چنین اندیشه‌ای سوابق دیرینه‌تری دارد. اما حقیقت امر این است که اخوان الصفا، سریان موسیقی در کائنات و یا به تعبیر بهتر بگوییم تبیین نظام موسیقایی جهان را بهتر از هر کس در آثار خویش منعکس کرده‌اند و در بین قلمرو پنهان، بسیار طبیعی است که نظام موسیقایی کلام و شعر نیز به عنوان بخشی از کل جهان تفسیر شود. (کدکنی، موسیقی شعر، ۳۳۲) اخوان الصفا در رساله پنجم بخش ریاضی که رساله موسیقی است با طرح مباحثی درباره مفهوم و فلسفه موسیقی، انواع نغمه‌ها را تقسیم‌بندی کرده‌اند. حکیمان کهن برای هر یک از نیازهای جسمی و روحی انسان لحنی ویژه پرداخته‌اند. لحن‌هایی که مایه حزن است و لحن‌هایی که دلیری می‌آورد. لحن‌هایی که در بیمارستان‌ها، سحرگاه می‌

نواخته اند و مایه شفای بسیاری از بیماری ها بوده است و در همین جا از لحن هایی سخن می گویند که کاربرد آنها هنگام کارهای دشوار و سنگین و صناعت های رنج آور بوده است و باربران و بنایان و ملاحان و صاحبان کشتی ها از آن سود می برده اند تا رنج تن و لعب نفس را از ایشان دور کند (نک: رسائل اخوان الصفا، ۱/ ۱۸۱) و دایره نفوذ قلمرو تاثیر موسیقی را از مرزهای زندگی انسان فراتر برده و در حیات جانوران مورد بررسی قرار می دهند که چگونه «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب» (کد کنی، موسیقی شعر، ۳۳۵ و ۳۳۶)

فارابی نیز در یکی از آثار خویش، ریشه روانی تمایل به نظم و نظام را در انسان بدین گونه توجیه می کند که «از آنجائیکه نفس را نظامی است متناسب اگرچه این نظام از رهگذر کمیت نیست، به همین دلایل، از میان همه محسوسات میل عظیمی به ترکیب های مناسب دارد و نه به چیزهای ساده و بسط (همانجا، ۳۲۸)

مباحث بسیار گسترده و وسیعی که درباره موسیقی و فلسفه و تاثیرات مطرح است در جای خود خواندنی است، اما در اینجا آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، موضوع وزن و جلوه های آن در موسیقی و شعر است.

بی شک آنچه عامل مهم در پیوند شعر و موسیقی است وزن است. اخوان الصفا فصلی درباره روابط عروض و موسیقی دارد که به اختصار از مقایسه این دو فن در آن سخن رفته است: «غنا مرکب است از الحان و لحن مرکب است از نغمه ها و نغمه مرکب است از نقرات (ضرب و کوبه) و ایقاعات (ریتم و وزن) که اصل همه آنها حرکت و سکون است همچنانکه شعرها نیز مرکب اند از مصراع ها و مصراع ها مرکب اند از مفاعیل و مفاعیل مرکب اند از اسباب و ادنا و فواصل و اصل همه آنها از حروف ساکن و متحرک است (کد کنی، موسیقی شعر، ۳۳۶)

فارابی نیز وزن شعر را از مقایسه آن با ایقاعات در موسیقی به دست می دهد و در بحثی که در باب «اصناف اقاویل» دارد می گوید: «موزونی اقاویل نتیجه نقطه منتظمی است که دارای فواصل باشد». ایشان بین نسبت وزن قول به حروف و نسبت ایقاع مفصل به نغمه ها تناظری قائل است و می گوید: «ایقاع مفصل، نقطه منتظمی است روی نغمه های فاصله مند و وزن شعر نیز نقطه منتظمی روی حروف فاصله مند» (فارابی، ۱۰۸۵)

بوعلی سینا نیز ایقاع را چنین تعریف می‌کند: «ایقاع (وزن)، به عنوان ایقاع، برآورد زمان نقرات است. حال اگر این نقرات نغمه ور باشد، ایقاع «ایقاع لحنی» خواهد بود، ولی اگر نقرات ایجاد حروفی کند که کلام از آنها حاصل می‌شود، «ایقاع شعری» خواهد بود و آن در عین حال «ایقاع مطلق» است.» (ابن سینا، ۸۱)

خواجه نصیر الدین طوسی در معیار الاشعار می‌گوید: «اما وزن هیاتی است تابع نظام ترتیب حرکات و سکنتات و تناسب آن در عدد و مقدار که نفس از ادراک آن هیات لذتی مخصوص یابد که آن را در این موضع وزن دانند» (همو، معیار الاشعار، ۳)

خانلری در کتاب وزن شعر فارسی ضمن نقد برخی آراء مطرح شده درباره وزن به ویژه تعریفی که آرسیتوکسنوس تارنئومی از شاگردان ارسطو (قرن چهارم پس از میلاد) به عنوان قدیمی ترین تعریف درباره وزن، در کتاب «اصول نغمه» مطرح کرده و گفته است: «وزن نظم معینی است درازمنه» و نیز نقد آراء دانشمندان اسلامی به ویژه آنچه خواجه نصیر درباره وزن گفته، بر پایه تعریف یکی از محققان غربی درباره وزن گفته است: «وزن نوعی از تناسب است. تناسب حاصل از ادراک وحدتی در میان اجزاء متعدد. تناسب اگر در مکان واقع شود آن را قرینه می‌خوانند و اگر در زمان واقع شده وزن خوانده می‌شود.» (ناتل خانلری، ۲۴). همان گونه که مشاهده می‌کنیم در همه تعریف‌های ارایه شده درباره وزن به صورت نهان و آشکار از تناسب سخن رفته است. در رسائل اخوان الصفا درباره تناسب مطالبی آمده در این بخش ذکر آن خالی از فایده نیست. بر اساس تعریف ایشان نسبت عبارت است از: «اندازه یکی از دو مقدار در برابر دیگری» آنها نسبت را در سه نوع بررسی کرده‌اند: کمیت، کیفیت و کیفیت و کمیت. نسبت در کمیت را نسبت عددی می‌نامند و نسبت در کیفیت را نسبت هندسی و نسبت کمی و کیفی با هم را نسبت تالیفی و موسیقیایی. (رسائل اخوان الصفا، ۲۵۴)

نویسندگان رسائل اخوان الصفا، نظام ترکیب و نسبت‌ها را در تمام هستی از حروف کتاب گرفته تا رنگ‌های نقاشان و خطوط تصویر و ترکیب داروها و اجزای سازنده جواهرات و معادن و سنگ‌های گرانبها و اشکال حیوانات و گیاهان و رنگ و بوی هر کدام گسترش می‌دهند (کد کنی، موسیقی شعر، ۳۳۴) و در پایان می‌گویند: «مقصود ما آوردن مثالی بود از هر کدام از موجودات

تا راهنمونی باشد بر اهمیت و شرف «علم نسبت ها» که به نام «موسیقی» خوانده می شود و برای نشان دادن این که در همه صنایع به این علم نیاز است. (اخوان الصفا، ۲۵۵)

بر پایه آنچه که گفته شد و همان گونه که شفيعي کدکني در کتاب وزن شعر تاکید کرده است تعریف اخیر از وزن، از خانلري، از جامعیت و دلالت خوبی برخوردار است و به تعبیری بهترین تعریف درباره وزن است.

همان گونه که گفتیم وزن فصل مشترك میان شعر و موسیقی است در زمینه پیوند شعر و موسیقی و سایر مباحث مطرح در این زمینه سخن ها بسیار است. خلاصه اینکه: «هیچ معنی را نمی شناسیم که از موسیقی بی بهره باشد. پس باید بپذیریم که موسیقی پدیده ای در فطرت آدمی است. عواملی که آدمی را به جستجوی موسیقی می کشانده است همان گسست هایی است که او را وادار به گفتن شعر می کرده است و پیوند این دو سخت استوار است زیر شعر در حقیقت موسیقی کلمه ها و لفظ هاست و غنا موسیقی الحان و آهنگها و بیهوده نیست اگر ارسطو شعر را زاییده دو نیرو می داند که یکی غریزه محاکات است و دیگری خاصیت درک وزن و آهنگ. گرچه آدمی به نثر نیز می تواند تغنی کند، اما هیچ ملتی را نمی شناسیم که غنای او با نثر باشد. زیرا جمع میان شعر و موسیقی جمع میان الفاظ و موسیقی الحان است. (کدکني، موسیقی شعر، ۴۴)

می توان تصور کرد که در آغاز این دو جدا از یکدیگر رشد کرده و سپس به یکدیگر پیوسته اند، اما بهتر و درست تر این است که بگوییم در آغاز با هم بودند و سپس از هم جدا شدند. (التوجیه الادبی، دکتر طه حسین و دیگران، ۱۲۸)

به نظر می آید که در آغاز اصواتی آهنگ دار بوده است ولی معنی ای نداشته بعد انسان کوشیده است که جای آن ها را با کلمات مفهوم دار پر کند. از این رهگذر شعر بوجود آمد و چون نمی شد کلمات را چنانکه هستند در تمام موارد با آهنگ تطبیق داد، بعضی از ضرورت های شعری بوجود آمد و یا ناگزیر شدند که در وزن ها تصرفی ایجاد کنند که منشا بوجود آمدن زحافها شد. (کدکني، موسیقی شعر، ۴۴؛ اصول النقد الادبی)

خلاصه آنچه در این بخش آمد در چند بند به ترتیب زیر است:

- ۱- وزن نوعی از تناسب است. تناسب کیفیتی است حاصل از وحدت میان اجزاء متعدد که اگر در مکان واقع شود نام آن قرینه و اگر در زمان واقع شد وزن خوانده می شود.

- ۲- علم عروض در عمل بخشی از علم موسیقی و به تعبیر دیگر علم نسبت‌ها است.
- ۳- وزن فصل مشترک میان شعر و موسیقی است.
- ۴- بسیاری از فلاسفه و از جمله فلاسفه اسلامی اعتقاد دارند نوعی هارمونی و نظم در سراسر کیهان وجود دارد و در راه اثبات تبیین نظام موسیقایی جهان مباحث گسترده‌ای را مطرح کرده‌اند.
- ۵- نسبت عبارت است: «اندازه یکی از دو مقدار در برابر دیگری» و بر این اساس نسبت را در سه نوع بررسی کرده‌اند: کمیت (نسبت عددی) کیفیت (نسبت هندسی) کمیت و کیفیت (نسبت تالیفی و موسیقایی)

سخن منظوم و ویژگی‌های آن

از دیرباز سخن را به دو دسته کلی تقسیم کرده‌اند: ۱- نظم ۲- نثر.

سخن منظوم در اصطلاح سخنی است که دارای وزن باشد. البته همچنان که بعداً خواهیم گفت نظم معنای بسیار وسیعی دارد و در اینجا همان مفهوم سنتی آن که برابر با وزن است مورد نظر می‌باشد. هر فارسی‌زبانی بدون آنکه درباره وزن و مبانی علمی آن آشنایی داشته باشد به آسانی فرق میان نظم و نثر را تشخیص می‌دهد. از همین رو وقتی مصرعی از حافظ را می‌شنود که:

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت، با همه وجود تفاوت آن را با سخنی مانند: بلبلی برگ گل خوش‌رنگی در منقار داشت، را در می‌یابد، هر چند که این دو نمونه سخن از نظر پیام و حتی کلمه‌های به کار رفته در آنها کاملاً یکسان بوده و تنها تفاوت آن این است که حرف (ی) در واژه گلی در نمونه نخست (شعر حافظ) را در عبارت دوم به خوش‌رنگ افزوده ایم و با همین تغییر ساده سخن منظوم را منشور کرده ایم. بسیاری از آثار منظوم شاعران بزرگ فارسی و عربی زبان را با همین تغییرات ساده و اندک می‌توان به نثر تبدیل کرد.

برای آنکه به چرایی و چگونگی این موضوع پی برده و آن را از منظر علمی تحلیل نماییم، لازم است با بخشی از مبانی علم عروض به عنوان دانشی که موضوع آن وزن شعر است آشنا شویم. خلیل بن احمد در سده دوم هجری برای شناختن وزنه‌های شعر عربی قواعدی وضع کرد و مجموعه آن را عروض نامید که هنوز هم معمول است. در فارسی نیز که بنای وزن شعرش با عربی یکی

است، همان قواعد را پذیرفتند و به جز تصرفاتی جزئی که بر حسب اقتضای زبان فارسی لازم بود، در اصول آن تغییری ندادند. (ناتل خانلری، ۸۳)

با چشم پوشی از نقص ها و کاستی ها و پیچیدگی های ملال آور قواعد عروضی وضع شده از سوی خلیل بن احمد که تا روزگار ما به حیات خود ادامه داده و اکنون در مدارس و دانشگاه های ما آموزش داده می شود و متأسفانه مولفان و پژوهشگرانی که در علم عروض پرداخته و آثاری را در این عرصه، عرضه کرده اند، با همه ادعایی که درباره نوآوری در این علم داشته اند، همان مبانی عروض خلیل بن احمد را در بسیاری موارد به ویژه در نامگذاری اوزان حفظ کرده و پایبندی نشان داده اند و بحث درباره آن در این مجال نمی گنجد و پژوهش دیگری را طلب می کند، در این بخش چکیده ای از روش و قواعد تشخیص وزن شعر را بر می شماریم.

هرگاه سلسله ی صوت های گفتار را تجزیه کنیم، به واحدهایی می رسیم که دیگر قابل تجزیه نیستند. این واحدهای تجزیه ناپذیر را حرف می خوانیم. حرف ها را بر حسب صدا به دو دسته تقسیم می کنند. صامت (بی صدا) و مصوت (صدادار) که حرف های بی صدا^۱ آنهایی هستند که از بسته شدن راه نفس در یکی از سه عضو گفتار (حلق، دهان، لب) و باز شدن ناگهانی آن یا بر اثر تنگ شدن گذرگاه نفس در یکی از این اعضا پدید می آید. حرف های صدادار^۲ آنهایی هستند که در ادای آنها گذرگاه نفس بسته یا تنگ نمی شود بلکه کم و بیش گشاده می ماند و هوا از میان اعضای گفتار به آزادی می گذرد.

بنابر آنچه گفته شد همه حروف زبان، بدون حرکت، حروف بی صدا هستند و حرف صدادار که اصطلاحاً حرکت نامیده می شوند عبارتند از **اَ** (مصوت های کوتاه) و **آ** ای او (مصوت های بلند). همان گونه که گفته شد کوچک ترین جزئی که از تجزیه صوت های گفتار به دست می آید حرف است با این وجود حرف واحد صوت های گفتار نیست، زیرا بیشتر حرفها به تنهایی ادا شدنی نیستند و اگر برخی از آنها را تنها می توان ادا کرد، در صوتهای گفتار، تنها نمی مانند و از یک حرف تنها کلمه، یعنی لفظ معنی دار ساخته نمی شود. واحد صوت های گفتار هجاست که ترکیبی است از چند حرف و به یک دم زدن بی فاصله و بدون قطع، شنیده می شود. در زبان فارسی

1- consonant
2- vowel

هجا از نظر کمیت، یعنی امتداد زمانی آن بر دو نوع است: هجای کوتاه (U) و هجای بلند (—). کلمه دارای یک هجا یا مجموعه چند هجا است که به قصد دلالت بر معنی خاصی ادا می‌شود هر کلمه را از نظر شنیدن می‌توان به هجاهای کوتاه یا بلند تجزیه کرد. مثال: صبا به تهنیت پیر می‌فروش آمد

ص / با / به / ته / ن / ی / ت / پی / ر / می / ف / رو / شا / مد
 — — / — U — U / — — U U / — U — U
 مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن مفاعلهن

هرگاه کلمه‌های عبارتی را آن گونه ترکیب کنیم که هجاهای کوتاه و بلند آنها بر حسب نظم و ترتیب خاص و معینی در پی یکدیگر قرار بگیرند، آن گاه شنونده فارسی زبان از شنیدن آن ادارک می‌کند.

پس زمانی که مجموعه آوایی مورد بحث ما، به لحاظ کوتاهی و بلندی مصوتها و یا ترکیب صامت‌ها و مصوتها از نظام خاصی برخوردار باشد، نوعی موسیقی به وجود می‌آید که آن را وزن می‌نامیم و اهل هر زبانی وزن شعر خود را در تناسب‌هایی خاص احساس می‌کنند که اهل زبان دیگر ممکن است آن تناسب را احساس نکنند. به همین دلیل است که چیزی که برای مردم ایران موزون است، برای مردم انگلیسی زبان موزون می‌نماید و برعکس. وزن می‌تواند - دست کم به لحاظ تجربی - در هر زبانی صورت‌های گوناگون داشته باشد. (کدکنی، موسیقی شعر، ۹)

وزن شعر فارسی و عربی و نیز سانسکریت و یونانی وزن کمی است که اساس آن مبتنی بر نظم هجاهای بلند و کوتاه در مصراع‌های شعر است. در سایر زبانها، وزن تکیه‌ای، وزن آهنگی، وزن هجایی و وزن ضربی - هجایی، مبنای خلق کلام منظوم و شعر است.

در کنار نظم و نثر، درباره شعر یعنی کلام مخیل، موزون و دربردارنده اندیشه‌های عالی بشری که گاه در برابر نثر قرار می‌گیرد نیز لازم است نکاتی مطرح گردد. برخورداری از نظم و وزن و آهنگ جز لاینفک شعر است و تقریباً همه سخن‌سنان بر این نکته تأکید دارند.

ابن سینا در شفا، شعر را سخنی خیال انگیز بر می شمارد که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد. خواجه نصیر نیز از نظر گاه اهل منطق، شعر را کلام خیال انگیز بر می شمارد و تاکید می کند که در حرم مردم، کلامی موزون و مقفی است.

ارسطو از جمله کسانی است که بین کلامی که موزون و خیال انگیز باشد و کلامی که تنها وزن داشته باشد تمایز قایل شده است و دومی را از زمره شعر به حساب نیاورده است. بر این اساس هر شعری نظم است اما هر نظمی شعر نیست.

بیشتر این تعریف ها شامل جنبه های صوری شعر است، اما برای شعر تعریف های متعدد دیگری نیز شده است که بیشتر به ماهیت و جوهر و هدف و خصوصیت های آن توجه دارد، از جمله ویلیام وردزورت (۱۷۷۰-۱۸۵۰ م)، شاعر انگلیسی معتقد است که شعر بیان خود به خود احساسات و بیان خیال انگیز آن است که بیشتر اوقات صورتی آهنگین دارد. ساموئل تیلر کالریج (۱۷۷۲-۱۸۳۴ م) شاعر دیگر انگلیسی، هدف مشخص و مستقیم شعر را ارتباط با لذت می داند و والتر تودر و واتر دانتون (۱۸۳۲-۱۹۱۴ م) شاعر و منتقد انگلیسی شعر را بیان هنری و ملموس فکر بشر، به زبانی عاطفی و آهنگین می نامند. بابت دویچ (۱۸۹۵ م) شاعره آمریکایی معتقد است که شعر، هنری است که کلمات را هم به عنوان کلام و هم موسیقی به کار می برد تا واقعیت هایی را ابراز کند که حواس ثبت می کنند، احساسات بشارت می دهند، ذهن درک می کند و تخیل شکل دهنده، نظم می دهد. تعریفی که شفیع کدکنی از شعر داده است هم شکل و هم ماهیت و جوهر شعر را در بر می گیرد. از نظر او شعر گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است. بر این اساس، در شعر پنج عنصر که سازنده ماده و شکل شعر هستند، شناخته می شوند. ۱- عاطف و اندیشه ۲- تخیل ۳- زبان ۴- آهنگ و موسیقی ۵- شکل شعر (فرهنگنامه شعر، ۱۴۳-۱۴۴)

در ادامه مقاله درباره موقعیت قرآن کریم و پیوند یا عدم پیوند آن با سه مقوله نظم، نثر و شعر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

سبک بیانی قرآن و نقد نظریه جاحظ در زمینه اوزان قرآنی

سبک و اسلوب بیانی قرآن کریم هم از نظر نظم تعابیر، وهم روش ممتازی که از لحاظ ترکیب

الفاظ دارد بی نظیر است. بی شک اعراب پیش از نزول قرآن کریم با این سبک و نظم آشنایی نداشتند: با اینکه آنان اهل فصاحت و بیان، و سوارکاران عرصه بلاغت و گفتار بودند این سبک و اسلوب برای آنها مانوس و معهود به نظر نمی رسید. قرآن کریم فراتر از سنخ سخنانی بود که عربها با آنها سروکار داشتند، و با انواع شعر و نثر، خطب و امثال و جز آنها همانندی نداشت. جاحظ به این نوع از وجوه سازکردن سخن اشاره دارد، آن گاه که می دید: عده ای نواختها و آهنگها و اوزانی را در قرآن احساس می کردند و این تصور در آنها به وجود می آمد که قرآن، شعر است.

و یا می دیدند که قرآن کریم در پاره ای از آیات به روی و یکنواختی پایانه شان و یا فواصل قوافی مشابه و همانند یکدیگر عنایت و اهتمام دارد. این امر موجب این پندار در آنها می شد که تصور کنند میان قرآن و سجع پیوندی برقرار است. جاحظ بر آن شد هر گونه مشابهت میان آیات از یکسو و انواع سخنانی که عربها با آنها انس و آشنایی داشتند و گفتارهای خود را بر وفق آنها می پرداختند از دیگر سو نفی کند: به همین جهت می گوید: ناگزیر می باید تمام انواع ترکیب سخن را یاد کنیم و خاطر نشان سازیم قرآن کریم چگونه با تمام سخن منظوم و منثور متفاوت است. قرآن به صورت نثری سامان یافته که بر اساس مخارج اشعار و سجع های قافیه نگرفته است، آری می باید یاد آور شویم چرا و چگونه نظم قرآن از سترگ ترین برهان و سبک تالیف و ترکیب آن از بزرگترین دلیل حقانیت آن می باشد (جاحظ، ۱/ ۳۸۲)

لکن در قرآن، آیاتی دیده می شود که هماهنگ با برخی از اوزان شعرهای معروف عربی است. پاره ای از سر بی خبری، آنها را شعر پنداشتند، و در مقام طعن بر قرآن، آیات یاد شده را شعر قلمداد کردند در صورتی که شعر، حدود و مرزهای مشخص و اندازه های ویژه ای دارد. بنابر این هر سخنی که بطور تصادفی و ناخودآگاه، وزن خاصی در آن به هم رسید شعر نیست: زیرا مردم در اثنای گفتگوهای روزمره خویش احیاناً عباراتی را بر زبان می آورند که دارای وزن مشخصی از لحاظ عروضی است: اما آیا می توان چنین نوع سخنی را که ناخود آگاه و بدون قصد انشاء شعر از زبان کسی برخاسته است - شعر نامید؟ و آیا می توان گوینده آن را شاعر بر شمرد؟

جاحظ چون مشاهده کرد بعضی «تبت یدا ابی لهب» را دستاویز قرار داده، و به عنوان خرده گیری از قرآن، آن را شعر پنداشته اند و گفته اند این آیه با (مستفعلن مفاعلهن) از لحاظ عروضی هم وزن است در مقام نفی شائبه شعر بودن قرآن سخن آغاز کرده، و پس از آنکه حد و مرز و

مشخصات شعر را خاطر نشان ساخت و هر گونه پیوند و خویشاوندی میان قرآن و شعر را مطرود اعلام کرد، و گفت:

«باید دانست چنانچه گفت و گوها و خطابه ها و رسایل مردم را به مطالعه و بررسی گیری در آنها (مستفعلن، مستفعلن) و یا (مستفعلن مفاعیل) را فراوان می یابی: اما هیچ کسی در روی زمین این مقدار از سخن های یاد شده را به عنوان شعر نمی شناساند. اگر فروشنده ای دوره گرد بانگ بر آورد (من یشتی باذنجان) پیدا است که بر وزن: (مستفعلن، مفعولات) فریاد برآورده است. چگونه می توان گفت این سخن شعر است، در حالی که گوینده اش آهنگ آن نداشت که شعر انشاء کند؟ مانند چنین مقداری از وزن عروضی احیاناً در تمام مکالمات معمولی فراهم می آید. اگر آن اندازه سخنی فراهم شود که معلوم باشد بازده شعر و شناخت اوزان شعر و محصول اراده شعر سرودن است، جای آن دارد که آن را شعر بنامیم» (همانجا، ۲۸۸-۲۸۹)

بدین صورت جاحظ صریحاً یاد آور بی همتا بودن قرآن کریم از نظر نظم و اسلوب می گردد، نظم و اسلوبی که عربها را با آن انس و آشنایی نبوده است: و همو در این باره سخن ولید بن مغیره را-آن گاه که او آیاتی از قرآن را شنیده بود، قریش از وی راجع به قرآن سؤال کردند-برای ما بازگو می سازد. ولید بن مغیره به سؤال ابو جهل چنین پاسخ داده بود: «سوگند به خدا میان شما مردی وجود ندارد که در مورد شعر و رجز و قصیده و اشعار جن از من آگاه تر باشد. سوگند به خداوند آنچه را که محمد (صلی الله علیه و آله) می گوید با هیچ یک از این گونه سخنان همانند نیست. و سوگند به خداوند برای سخنی که او بر زبان می آورد حلاوتی است، و بر چهره گفتار او بارقه حسن و بهجت و طراوتی دلچسب و جالب می درخشد، فرازها ذو شاخ و برگهای زبرین سخنان او پر بار است و میوه و بری را نوید می دهد، و پایین و آبشخورهای زیرین آن آبدار و پر برکت و خجسته و فرخنده است که فیضان خیر و خوشی را مژده می دهد. کلام او آن چنان والا و برتر است که هیچ سخنی را یارای برتری بر آن نیست (و آن چنان بر قله تمام گفتارها موضع گرفته است که همه آنها را تحت الشعاع قرار داده و حیثیت و اعتبار آنها را در هم فرو می ریزد)» (سیوطی، ۴-۵).

باقلائی سالها پس از جاحظ نظریه او را مبنای بحث خود در اعجاز قرار داد، و منحصر به فرد بودن قرآن را از نظر نظم شگفت آورش و نیز تفاوت و امتیاز آن را نسبت به سخنان نشناخته شده عربها یک معیار عمده و اساسی در مساله اعجاز به شمار آورد و گفت: «نظم قرآن با اینکه وجوه

گوناگون و روش های متنوعی را در بر دارد فراتر از همه انواع سخنان عربیها و با سبک و ترتیب مانوس آنان در سخن و خطابشان تفاوت داشت. قرآن دارای اسلوبی ویژه خود می باشد که در چهره های گوناگونی که از سخن آرای می کند با اسلوب کلام عربی تفاوت دارد» (باقلائی، ۲۵). آن گاه باقلائی در گزارش این نظر از یادداشت های گذرای جاحظ بهره می جوید، چنانچه درباره حد و تعریف شعر و طرح مساله شعر در قرآن، سخن خود را از جاحظ اخذ کرده، و آن را گسترش داده و فصل ویژه ای را در نفی شعر از قرآن (همانجا، ۵) طراحی کرده است.

بی شک جاحظ یکی از بزرگترین دانشمندان در علم فصاحت و بلاغت و از قرآن‌پژوهان بزرگی است که آثارش از اعتبار و ارزش ویژه‌ای برخوردار است.

جاحظ برای نفی هرگونه وزن در قرآن کریم واثبات این نکته که در گفتار عادی هم گاه ناخواسته جلوه‌هایی از وزن پدیدار می‌شود و این را نمی‌توان دلیل وجود وزن در کلام الهی دانست، مثال بادمجان فروشی را نقل می‌کند که برای فروش بادمجان‌هایش فریاد می‌زند «من یشتري بادنجان» و این عبارت بر وزن «مستفعِلن مفعولات» است.

بر این مبنا ایشان مدعی است که وجود برخی اوزان در قرآن کریم هم، از مقوله‌ی «من یشتري بادنجان» شخص بادنجان فروش است و همانطور که ناخواسته و به صورت معمول عبارتهای موزونی در نثر و در کلام عادی نیز آشکار می‌شود، وجود برخی آیات موزون در قرآن هم از این سنخ است و آن را امری طبیعی در زبان و از جمله در زبان قرآن فرض می‌کند. چند ایراد اساسی بر گفتار جاحظ وارد است که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- وجود برخی قطعات موزون در زبان محاوره امری عادی و طبیعی است و در آن شکی نیست؛ مثلاً وقتی کسی به دوستش می‌گوید: «بیابریم خونه‌ی ما» یا «دلم برات تنگ شده» یا «خدانگهدارت باشه» یا «چرا به ما سر نزدی؟» و صدها عبارت دیگر شبیه اینها، بدون اینکه گوینده خواسته باشد نوعی وزن رادرکلامش به کاربرد، به نوعی موزون سخن گفته است. نکته اصلی این است که اکثر قریب به اتفاق این عبارتهای موزون موجود در کلام محاوره، اوزان دو رکنی هستند و این گونه اوزان دو رکنی نه تنها در زبان محاوره، که در انواع نثر به وفور وجود داشته و قابل شناسایی هستند و این امری کاملاً طبیعی است.

شاید جاحظ به این موضوع توجه نکرده است که شاعران و سخن سرایان مطرح در زبان عربی

و فارسی بخش عمده‌ای از کلام موزون خود را در سرودهای سه رکنی و چهار رکنی به نمایش گذاشته‌اند و اشعار دو رکنی در آثار آنان بسیار نادر است و به این نوع وزن اصالت چندانی نداده‌اند. لذا می‌توان این گونه نتیجه گرفت که آنچه در نزد شعرای بزرگ عرب و فارسی زبان معیار اصلی سخن موزون است، آوردن کلامی منظم حداقل در سه رکن و حداکثر در چهار رکن است. البته همانگونه که بیان شد، این گفته بدان معنا نیست که اشعار دو رکنی یا پنج رکنی هرگز سروده نشده و در دواوین شعر وجود ندارد، بلکه غرض این است که شاعران در سرودن شعر مبنایی، معیارها و هنجارهایی برای خود را داشته‌اند و بر مبنای آن‌ها شعر می‌سروده‌اند و از جمله‌ی آنها این بوده که بیشتر اشعار خود را در اشعار سه رکنی و چهار رکنی سروده‌اند و شاعر مثنی‌س را یا مخمس سرا کمتر داریم.

۲- اگر قرار باشد بر پایه‌ی اوزان دو رکنی درباره‌ی آیات قرآن کریم قضاوت نماییم باید ادعا کنیم که بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم موزون است و قالبهای وزنی دورکنی به وفور در قرآن کریم یافت می‌شود. شاید یکی از دلایل عمده‌ی لحن پذیري و آهنگ پذيري قرآن نیز در همین نکته باشد و همانگونه که گفتیم، قالبهای وزنی دورکنی از نظر شاعران و بر پایه‌ی قواعد وزن شناسی اصالت چندانی ندارد.

اما جاحظ ظاهراً بر وجود بخش عمده‌ای از اوزان سه رکنی، چهار رکنی و گاه پنج رکنی و شش رکنی موجود در آیات قرآن بی اطلاع بوده است که با «من یشتري بادنجان» ایشان در زبان محاوره، هیچ گونه پیوندی ندارد و از قضا اوزان معروف و مشهور جاری بر کلام شاعران بزرگ عرب و فارسی زبان است.

ذکر این نکته در این بخش خالی از لطف نیست که سخنان برخی کافران و منکران حقیقت قرآن که از روی جهل و به قصد مبارزه با پیامبر خاتم (ص) و زیر سؤال بردن آیات وحی، او را ساحر و شاعروکاهن و کلام خدا را سحر و شعر قلمداد می‌کردند، و قرآن کریم در چندین آیه ادعای باطل آنان را مردود می‌شمارد، در طول زمانهای مختلف باعث گردیده که قرآن پژوهان کمتر وارد عرصه‌هایی نظیر وزن و موسیقی قرآن شوند. این در حالی است که وزن تنها یکی از خصایص شعر به شمار می‌رود و اساساً سخن منظوم عاری از خیال پردازی‌های شاعرانه را هیچ کس شعر قلمداد نکرده است.

۳- آنچه درباره‌ی نظم قرآن مطرح می‌شود، با نظم جاری در آثار ادبی تفاوت دارد. یک مثنوی سرا، یا قصیده سرا، یا هرگونه‌ی ادبی دیگر در قالب اثر منظومی که خلق می‌کند، یک سری مبانی و الزامات ادبی را باید رعایت کند. کوچکترین واحد شعری نزد شعرا، مصراع است. مصراع‌ها تشکیل دهنده‌ی بیت‌ها هستند. هر بیت از دو مصراع که کوچکترین واحد شعری به شمار می‌رود، ساخته می‌شود و تک بیت خود یکی از گونه‌های ادبی از نظر شکلی است ولی هیچ‌گاه مصراع به عنوان گونه‌ای ادبی، شناخته نشده و اعتبار ندارد و شعر تنها در قالب بیت هویت می‌یابد. از توالی بیت‌ها قالبهای شعری دیگر مانند مثنوی و قصیده و غزل و رباعی و ساخته می‌شود. رعایت تعداد ابیات در هر گونه ادبی اهمیت ویژه دارد. در غزل تعداد ابیات محدود و در قصیده بیشتر از غزل و در مثنوی که طولانی‌ترین قالب شعری از نظر تعداد ابیات است شاعر هر اندازه که توان داشته باشد می‌تواند ابیاتی را در ردیف هم قرار دهد.

نتیجه این که، آنچه پایه‌ی اصلی شعر در زبان فارسی و عربی است بیت است، و آنچه به عنوان شعر دارای هویت است در قالب بیت تجلی می‌یابد. با توجه به آنچه گفته شد:

باید گفت نظم قرآن به هیچ وجه همانند نظم جاری در عالم شعر و شاعری نیست که مصراع‌ها تشکیل دهنده‌ی بیت‌ها و بیت‌ها تشکیل دهنده‌ی انواع مختلف ادبی باشند. آنچه از نظم در قرآن تجلی دارد، نظم‌هایی است که نه به صورت پیوسته، بلکه کاملاً پراکنده آن هم شبیه یک مصراع شعری نمود پیدا می‌کند و از بیت و توالی ابیات هم وزن و قافیه، چنانکه در شعر شاعران دیده می‌شود خبری نیست. در یک مثنوی چند هزار بیتی وزن جاری در تمام ابیات یکی است و از اولین تا آخرین بیت یک تنها وزن دیده می‌شود. چنین نظامی هرگز در قرآن یافت نمی‌شود. در سوره‌ی بقره که طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن کریم است به صورت پراکنده یک سری اوزان، مانند وزن جاری در یک مصراع دیده می‌شود که از نظر وزنی هیچ تناسبی با هم ندارند.

۴- قافیه‌های قرآنی که در اصطلاح به آنها فاصله گفته می‌شود هم با قافیه در شعر هیچ تناسبی ندارد. وقتی هیچ نشانی از بیت و توالی ابیات در قرآن را شاهد نیستیم، در قاعده، قافیه هم که در پایان مصراع‌های شعری آورده می‌شود و ساختار آن در گونه‌های مختلف شکلی معمولاً با هم تفاوت دارد، با آنچه در قرآن دیده می‌شود کاملاً ناهمخوان است. چون در قرآن نه از بیت خبری هست و نه از توالی ابیات. آنچه هست رعایت واژگانی با همجای قافیه مشترک در آخر آیات است،

چیزی که صرفاً در برخی سوره‌ها مانند سوره‌ی مریم یافت می‌شود و شامل همه‌ی سوره‌های قرآن کریم نمی‌گردد.

۵- در نزد شاعران، آرایه پردازی در راستای خیال پردازی و با هدف تحریک قوه‌ی تخیل خوانندگان صورت می‌گیرد. طبیعتاً هر اندازه یک اثر ادبی از جنبه‌های خیال انگیزی بیشتری برخوردار باشد از ارزش ادبی بیشتری بهره‌مند است. اگرچه قرآن کریم در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و آیات الهی همواره الهام بخش برای بزرگترین نویسندگان کتابهای فصاحت و بلاغت بوده است، اما خداوند کریم برای انگیزش تخیلات و اوهام انسانها جلوه‌های ادبی و هنرهای زبانی را در قرآن کریم جاری نساخته است. وجود آرایه‌های ادبی در قرآن کریم کاملاً در خدمت معنا، انتقال پیام در بهترین، رساترین کوتاهترین و زیباترین شکل ممکن است. همه چیز در خدمت ابلاغ وحی است نه چیز دیگر. وجود صفاتی چون بیان و مبین و تبیان برای قرآن، دلالتی بر همین مدعاست.

قرآن کتاب هدایت است و از همین روی هر حرف و واژه و ترکیب و جمله‌ای که در آیات الهی می‌بینیم، بهترین شکل ممکن برای بیان حقیقت است. از همین رو امکان هیچ گونه جابه‌جایی، نه در حروف، نه در واژگان و ترکیب آنها وجود ندارد. درک این ظرافتها و دقت‌ها، البته برای هرکسی مقدور نیست و تنها راسخان در علم و خردمندان و رازآشنایان می‌توانند بر آن دست یابند.

۶- برپایه‌ی آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود که برخی قرآن پژوهان و از جمله جناب جاحظ در برابر برخی منکران قرآن کریم که این کتاب آسمانی را شعر و پیامبر گرامی اسلام را شاعر و ساحر لقب می‌دادند و البته قرآن کریم با دلالت‌های روشن، قلم رد بر باورها و ادعاهای آنان کشیده است، تلاش کرده‌اند که وجود هرگونه وزن، به ویژه آنچه مورد اقبال شاعران در سرودن شعر بوده است را کاملاً منکر شوند. این امر عملاً باب بیان هرگونه ایده و نظریه‌ای درباره‌ی سبک قرآن کریم و ابعاد گوناگون آن را بسته و راه اهل اندیشه برای کشف اسرار آیات الهی را مسدود خواهد ساخت.

هیچ دلیل عقلی وجود ندارد که صرف یک ادعای خام و ناپخته‌ی برخی منکران دیروز و امروز قرآن، چشم به روی همه جلوه‌های متنوع اعجاز زبانی و اوزان و تناسب‌های آوایی بی‌بدیل قرآن فروبندیم.

۷- در کنار هارمونی بی‌نظیر به وجود آمده از هم نشینی انواع جلوه‌های نثر در کنار یکدیگر آیات و عبارتهای قرآنی منظومی به چشم می‌خورد که در جای جای قرآن کریم چون نگینی خودنمایی کرده و بر لطافت و زیبایی و غنای آیات الهی افزوده‌اند. این جلوه‌های منظوم گاه اوزان شعری مورد استفاده در شعر شعرای عرب و ایرانی و گاه اوزان بدیعی است که کمتر شاعری در قالب آن شعری سروده است. این اوزان به گونه‌ای معجزه‌آسا، آنچنان در متن عبارت‌های منشور قرار گرفته‌اند که به هیچ وجه ماهیت نثر بودن قرآن را تحت‌الشعاع قرار نداده و دگرگون نمی‌کنند.

۸- اگر بگوییم قرآن کریم تنها کتابی است که از همه ظرفیت‌های زبان، چه آنهایی که در قالب سخن منشور قابلیت تجلی دارند و چه آنها که در قالب سخن منظوم نمایان می‌شوند بهره برده و هنجارهای زبانی را پدیدآورده که هیچ نمونه و نظیری برای آن نمی‌توان یافت سخن‌گزار نگفته‌ایم. از همین روست که بسیاری نظریه پردازان درباره‌ی سبک بیان قرآن باور داشته‌اند که قرآن، قرآن است و هیچ اثر دیگری را نمی‌توان با آن مقایسه کرد.

۹- بسیاری اوزان عروضی مشهور و پرکاربرد و نیز اوزان عروضی ناشناخته و استفاده نشده در شعر شاعران گویندگان، در قرآن کریم یافت می‌شود. اگر چه این تعداد عبارت‌ها و آیات موزون بسیار قابل توجه و تحوّل‌آفرین در عرصه‌ی هنر شاعری است، اما نسبت به عبارت‌ها و آیات منشور و غیر موزن قرآن بسیار ناچیز است.

تحلیلی بر نظم قرآنی

وقتی که درباره‌ی نظم قرآنی سخن می‌گوییم، فوری ذهن‌ها به سوی بحرهای عروضی و قافیه و ردیف می‌رود. بسیاری نظم را کیفیت پیوند بخشیدن میان اجزای جمله به نحوی که بر یکی از بحور عروضی تطبیق کند و آوردن چیزی به نام قافیه در پایان هر بیت می‌دانند (کدکنی، موسیقی شعر، ۲۳۷) کاری که به تعبیر استاد شفیعی کدکنی «هر آدم بی استعدادی پس از یکی دو هفته تمرین بر آن مسلط می‌شود» (همانجا، ۲۳۷)

برهمن پایه است که بر خلاف بسیاری که نظم را یکی از ویژگیهای شعر دانسته و باور دارند که هر شعری نظم دارد ولی هر نظمی شعر نیست و در حقیقت نظم را زیر مجموعه‌ی شعر قلمداد می‌کنند، برخی باورشان بر این است که شعر عبارت است از نظم و لاغیر (همانجا، ۲۳۷).

این تعریف از نظم، کارمنتقدان را برای معرفی نظم بسیار دشوار می‌کند. اینجاست که دیگر برای یافتن ردپای سخن منظوم تنها نباید به سراغ شاعران و سخن‌سرایان رفت، بلکه به تعبیر استاد شفیعی کدکنی در بسیاری از آثار منشور از جمله در بسیاری از عبارتهای تاریخ بیهقی و تذکرة الاولیاء عطار نیز جلوه‌های نظم را می‌توان یافت.

حتی بیشتر از آنچه در شعر شاعرانی نظیر سروش اصفهانی و قاتانی دیده می‌شود (همانجا، ۲۳۷ و ۲۳۸). شعر در حقیقت چیزی نیست جز شکستن نرم زبان عادی و منطقی. در گفت‌وگویی عادی، در کتب علوم، در گزارشهای رسمی، زبان حالتی دارد که همه کس با آن یک نوع برخورد دارد. با اندکی تغییر همه کس، یک مفهوم را به یک نوع ادا می‌کند. اما زبان شعر عبارت است از شکستن این نرم. این شکستن نرم در قدما، و توده‌ی مردم، گاه با در هم ریختن کلمات و پیوند دادن آنها به طوری که با وزنی عروضی همراه باشد توأم بوده است و در نظر بعضی دیگر علاوه بر اینها تشبیه و استعاره نیز از عناصر در هم شکستن نرم منطقی زبان بوده است. ولی شعری بزرگ علاوه بر وزن و قافیه و استعاره به حدی از اشراف بر کلام رسیده بوده‌اند که در شعرشان نوعی نظام وجود دارد. این نظام در آن سوز و قافیه است یا چیزی است مسلط بر مجموع وزن و قافیه و تشبیه و در این بحث ما اصطلاح «نظام» را برای آن مفهوم پیچیده و دشوار یاب به کار می‌بریم (همانجا، ۲۴۰ و ۲۴۱).

بر پایه‌ی آنچه گفته شد و در جهت رد هرگونه ادعای دروغین درباره‌ی قرآن و سبک بیان آن که سالها ذهن قرآن‌پژوهان را به خود مشغول داشته و برپایه آن، جملگی تلاش کرده‌اند تا ساحت آیات الهی را از ادعاهایی نظیر شعر بودن قرآن و شاعر و ساحر و کاهن بودن پیامبر (ص) پاک گردانند چند نکته را به شرح ذیل بیان می‌داریم:

۱- همانگونه که قبلاً هم گفتیم، ادعای شعر بودن قرآن و شاعری پیامبر (ص) باعث گردیده که برخی مذاهب اسلامی و به تبع برخی قرآن‌پژوهان، هرگونه بحث و تحلیل درباره‌ی آنچه به جلوه‌ها و جنبه‌های زیباشناختی قرآن کریم و نظام بیانی حاکم بر آیات الهی برمی‌گردد را مردود دانسته و راه را برای کشف بخش مهمی از اسرار کتاب الهی مسدود سازند.

خداوند کریم در آیات متعدد شعر بودن قرآن و شاعر و ساحر بودن پیامبر (ص) نفی فرموده و این برای اهل ایمان بزرگترین حجت است. اما اگر قرار باشد برای غیر اهل ایمان ثابت کنیم که

قرآن شعر نیست، لازم است گفتار خود را مستند به دلایلی عقلی گردانیم. این دلایل عقلی به دست نمی‌آید مگر بی هیچ اکراه و ابرامی حقایق آیات الهی، آن گونه که هستند و نه آن گونه که ما می‌خواهیم را کشف نموده و بر بنیان آنها ادعا کنیم که قرآن شعر نیست. نه مانند جاحظ که برای رد ادعای شعر بودن قرآن مثال معروفش «من یشتري بادنجان» را می‌آورد و این گونه می‌خواهد در برابر منکران قرآن کریم قد علم کرده و آنان را مجاب نماید.

۲- صدها وزن، از اوزان مشهور و غیر مشهور عروضی در قرآن کریم دیده می‌شود. بخش اندکی از این وزن‌ها در یک آیه مستقل تجلی یافته و بیشتر در متن آیات خود را نشان می‌دهند. با این وجود در بخش اعظمی از آیات قرآنی هیچ گونه وزن عروضی مشهور یا غیر مشهور دیده نمی‌شود. فاصله‌های قرآنی که حکم قافیه در نظم را دارد، در بخشی از آیات قرآنی رعایت نمی‌شود؛ و در بخش قابل توجهی از آیات قرآن رعایت نمی‌گردد. پس باید بپذیریم که وزن و قافیه در قسمتی از آیات قرآن وجود دارد و در قسمت عمده‌ای از قرآن وجود ندارد. حال، آیامی‌توان گفت که قرآن کریم کتابی موزون است؟ جواب این سؤال کاملاً منفی است؛ زیرا اثر موزون اثری را می‌گویند که از ابتدا تا انتها موزون بوده و در تک تک اجزای کلامی و ابیات و جمله‌ها و عبارتهای آن قواعد توازن زبانی رعایت شده‌است. در قرآن کریم غلبه با آیات غیر موزون است. حتی اگر این قاعده عوض می‌شد و غلبه با آیات موزون بود نیز نمی‌توانستیم قرآن را یک اثر موزون بنامیم.

۳- همانگونه که در این بخش بیان داشتیم، شعر عبارت است از شکستن نرم زبان عادی و منطقی؛ و این اگر نه همه که یکی از مهم‌ترین ویژگیهای شعر است. اگر قرار باشد با این معیار درباره‌ی آیات قرآن قضاوت کنیم، باید بپذیریم که آیات قرآن کریم نرمهای جاری در زبان عادی عربی را شکسته است، به همین خاطر بود که وقتی پیامبراعظم (ص) آیات قرآن را برای اعراب تلاوت می‌فرمود، آنان این بیان را از گونه‌ای دیگر بودن آیات الهی پی بردند، اما چون قدرت تحلیل ابعاد مختلف این گونه‌ی بیانی را نداشتند، و البته برخی مصداقهای شعر و از جمله وزن را در تعداد آیات می‌یافتند، نام شعر بر آن می‌نهادند.

اما باید دانست که شکستن نرم زبان عادی و منطق همواره در جهت آفرینش شعر و سخنان خیال انگیز نیست. در قرآن کریم نرم عادی و منطقی همواره در جهت آفرینش شعر و سخنان خیال انگیز نیست. در قرآن نرم زبان عادی و منطقی عرب تا حد زیادی شکسته شده، اما نه برای ایجاد

صورت‌های خیالی و تصویر سازی شاعرانه، قرآن معجزه‌ی خاتم پیامبران است. کتابی که آیاتش اعجاز پیامبر خاتم است، نه باید با متد زبان عادی و منطقی عرب باشد، نه زبان شاعران و نویسندگان بزرگ عرب و نه زبان هیچ طایفه و گروه و محله دیگر. اگر قرار بود زبان قرآن شبیه و نظیری داشته باشد یا سبک بیان قرآن قبلاً توسط افرادی به ظهور و بروز رسیده باشد دیگر قرآن معجزه‌ی خاتم پیامبران نمی‌شد.

برای زبان قرآن کریم، ویژگی‌ها و امتیازات بسیاری را نسبت به سایر نمونه‌ها و سبک‌های بیانی در زبان عربی می‌توان بیان کرد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- قرآن کریم نظامی است که از همه ظرفیت‌های تجربه شده و تجربه نشده زبانی، اعم از شعر و نثر و گفتار عادی و سایر صورت‌های زبانی بهره می‌گیرد، اما هیچ گاه در یک سبک خاص متوقف نمی‌شود. به حقیقت قرآن همه ظرفیت‌های زبانی در زبان عربی چه آنها که تجربه شد، و چه آن ظرفیت‌هایی که هیچ شاعر و نویسنده‌ای از آن بهره نبرده را گرد آورده، و در قالبی هنرمندانه و اعجازی در هم آمیزد و خلق آفرینشی جدید و بی‌مانند را رقم می‌زند.

۲- کتابی که بر پایه‌ی آیه‌ی شریفه‌ی: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ» (الانعام، ۵۹) آیات روشن‌گرش باید همه جلوه‌ها و جنبه‌های زندگی دنیوی و اخروی انسان را در برگیرد و چونان چراغی نورافشان در هر مسیری از مسیرهای گونه‌گون و بی‌نهایت زندگی انسانی روشنی بخش باشد، مهمترین ویژگی‌اش باید نهایت بهره‌برداری از ظرفیت زبان و واژگان برای بیان مفاهیم باشد. به گونه‌ای که نه بتوان واژه‌ای را بر آن افزود و نه از آن کم کرد و در عین حال سخنی در اوج فصاحت و بلاغت و زیبایی را عرضه کرد.

۳- موسیقی معنوی: از نظر فلاسفه‌ی اخوان الصفا، موسیقی «علم نسبت‌ها» و «شناخت کیفیت تألیف» است. باید بدانیم موضوع نسبت‌ها و کیفیت تألیف سخن، تنها در ظاهر و در قالب موسیقی بیرونی (وزن)، موسیقی کناری (قافیه) و موسیقی درونی (جناس‌ها و طباق‌ها و تشابه‌ها و...) پدیدار نمی‌شود و در گستره معنایی کلام هم، قابلیت نمود و تجلی می‌یابد. چیزی که در اصطلاح به آن «موسیقی معنوی» گفته می‌شود. موسیقی قرآن تنها به کیفیت‌ها و نسبت‌های ظاهری آیات ختم و خلاصه نمی‌شود. همان گونه که در ظاهر آیات قرآن کریم، نسبت‌ها و تقارن‌های موسیقایی بی‌نظیر و بی‌همتایی را شاهد هستیم، در بطن معانی آیات هم نسبت‌ها و کیفیت

ها و تقارن‌هایی را شاهد هستیم که شناخت آنها می‌تواند جنبه‌ها و باب‌های جدیدی از اعجاز کلام وحی را بر ما آشکار و پدیدار سازد.

۴- موسیقی درونی قرآن که بخش عمده‌ای از جلوه‌های آن در علم بدیع نمودار است، از دیگر ظرفیت‌های بی‌بدیل موسیقایی کتاب وحی است که خوشبختانه قرآن پژوهان در این زمینه پژوهش‌های خوبی را سامان داده‌اند. از جمله این آثار می‌توان از الاعجاز و الایجاز نوشته ابو منصور ثعلبی، سر الفصاحة نوشته ابن سنان خفاجی، اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز عبدالقاهر جرجانی و الطراز یحیی بن حمزه علوی و به خصوص کتاب بدیع القرآن ابن ابی الاصبغ نام برد. کتاب اخیر مفصل‌ترین کتاب پیرامون آرایه‌های ادبی و صنایع بدیعی قرآن است که در آن از حدود ۱۰۰ نوع صنعت بدیعی در قرآن با ذکر مثال‌های متعدد یاد شده است.

صنایع بدیعی قرآن گاهی آن چنان در اوج عظمت قرار دارد که انسان را دچار شگفتی و حیرت می‌کند، به ویژه آن که به کارگیری این زیبایی‌ها بدون هیچ گونه تکلفی صورت گرفته و سخن در عین روانی و شیوایی مشحون از این زیبایی‌هاست. یک نمونه آن آیه (۴۴) سوره هود است: «و قیل یا ارض ابلعی ماءک...» که با وجود این که مجموعاً هفده کلمه است، ابن ابی الاصبغ بیست و یک نوع از انواع بدیع را از آن استخراج کرده است.

نتایج مقاله

۱- آیاتی که دارای اوزان عروضی مشهور یا غیر مشهور می‌باشند در بیشترین حد ممکن پنج درصد کل آیات قرآن کریم را شامل می‌شوند.

۲- تنوع اوزان در قرآن کریم با پرتنوع‌ترین آثار شعر عربی و فارسی از نظر وزن قابل مقایسه نیست. در قرآن علاوه بر اوزان مشهوری که بسیاری از شعرا از آن بهره برده‌اند، اوزان بدیعی را می‌یابیم که تقریباً هیچ شاعری از آن بهره نبرده است.

۳- اوزان موجود در قرآن کریم، با آنچه در شعر سراغ داریم، متفاوت است. در شعر مبنا قرار گرفتن مصرع‌های هم وزن در طول و عرض سخن بر پایه انواع مختلف ادبی است. در حالیکه در قرآن کریم اوزان به صورت گسسته و پراکنده می‌آید و ترتیبی که در شعر شاهد هستیم هرگز در آن دیده نمی‌شود.

۴- بیشتر اوزان قرآن نه در يك آیه کامل، که در بخشی از آیه تجلی یافته و از این منظر با شعر تفاوت آشکار دارد.

۵- برای معرفی نظام زبانی و موسیقایی قرآن کریم علاوه بر اوزان عروضی، دیگر جلوه های موسیقایی قرآن، نظیر آنچه که در قالب موسیقی درونی، موسیقی کناری و از همه مهمتر موسیقی معنوی نمودار می شود، باید مورد بررسی و تحلیل همه جانبه قرارگیرد.

۶- قرآن کریم برخلاف نظر برخی از قرآن پژوهان و از جمله جاحظ از اوزان شعری برخوردار است، اما نه به آن کیفیتی در شعر عربی و فارسی شاهد آن هستیم.

۷- بسیاری از قرآن پژوهان متقدم و متاخر در بیان اسلوب و سبک قرآن کریم قائل بر این شده اند که قرآن نه نظم است و نه نثر قرآن قرآن است. در تکمیل این نظریه چنین می توان گفت که: قرآن کتابی است که از همه ظرفیت های سخن چه آن چه در نظم و شعر و چه نثر، زمینه بروز و ظهور دارد، به تناسب مقام و موضع هرسوره و هر آیه، بهره برده و از همین روست که پیدایش علم فصاحت و بلاغت و نیز فنون و صنایع ادبی در ادب عربی و فارسی مدیون کتاب شریف قرآن کریم است.

۸- ادعاهای برخی منکران قرآن باعث گردید که مطالعات و تحقیقات بر روی زیبایی های کلامی و تناسب های آوایی و جلوه های موسیقایی قرآن کریم کم رنگ گردید و بسیاری از محققان نظیر جاحظ و باقلانی و دیگران بخشی از همت خود را صرف نفی و جود هرگونه وزن و سجع و دیگر جلوه های هنری از ساحت قرآن کریم نمایند.

۹- قرآن کریم دارای نظم است، اما نه آن نظامی که در برابر نثر قرار می گیرد نظامی است، که در آن، تك تك حروف و هجاها و کلمات و عبارات و جملات بر پایه منطقی خاص و درهماهنگی کامل باهم پیوند و ارتباط برقرار می کنند. در این نظام هیچ يك از عناصر زبانی نه قابل افزایش نه کاهش، نه جابجایی و نه جانشینی آن چه هست همان خبری است که باید باشد.

۱۰- قرآن کریم تنها کلامی است که نثر و نظم باهمه و یژگی های و نمودهایشان چنان درهم تنیده و آمیخته شده اند که نوع سومی از سخن برای اولین بار و آخرین بارتجلی یافته که نه آن را نظم قرآنی و نه نثر قرآنی، و نه نظم و نثر قرآنی، بلکه کلام لیس کمثله شی قرآنی باید نامید.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، الشفا، جوامع علم الموسيقى، تحقیق زکریایوسف، تصویر و مراجعه احمدفوادالاهوانی، محموداحمدالحنفی، قاهره (افست قم، کتابخانه ی مرعشی ۱۴۰۵)
- ۳- اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا، بیروت، دارصادر، بی تا
- ۴- باقلانی، محمدبن الطیب، اعجازالقرآن، تصحیح السیداحمدالصقر، دارالمعارف
- ۵- جاحظ، عمرو بن بحر، البیان والتبیین، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، بیروت، بی تا
- ۶- جرجانی، عبدالقاهر، اسرارالبلاغه، تحقیق ه.رتیر، استانبول، ۱۹۵۴م
- ۷- همو، دلایل الاعجاز، چاپ سیدرشیدرضا، قاهره
- ۸- خطیبی، حسین، فن نثر در ادب پارسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۶۶ش
- ۹- رازی، شمس الدین محمد قیس، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، باتصحیح رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ش
- ۱۰- رنجبر، احمد، معانی، بیان، بدیع، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش
- ۱۱- سیوطی، جلال الدین، الاتقان، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالتراث
- ۱۲- طباطبائی، سید محمدحسین المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش
- ۱۳- طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ش
- ۱۴- همو، معیارالشعار، به کوشش محمدفشارکی و جمشید مظاهری، اصفهان، انتشارات سهروردی، ۱۳۶۳ش
- ۱۵- فارابی، ابونصر، الموسیقی البیکر، انتشارات سروش، ۱۳۹۳ش
- ۱۶- کاشفی سبزواری، کمال الدین حسین واعظ، بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، بامقدمه رحیم ملجان قلف، مسکو، ۱۹۷۷م
- ۱۷- کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۸ش
- ۱۸- همو، صورخیال در شعر فارسی، تهران، آگاه، ۱۳۵۹ش
- ۱۹- میرصادقی، میمنت، واژه نامه هنر شاعری، تهران، انتشارات کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۶۶ش
- ۲۰- ناتل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، تهران انتشارات توس، چاپ هفتم، ۱۳۸۶ش
- ۲۱- همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، انتشارات توس چاپ دوم ۱۳۶۱ش